

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: مناف فلکی فر

۱۵ دسمبر ۲۰۱۴

سازمان اقلیت، داعش و راه حل "جدائی دین از دولت" !

قسمت اول

برای این که یک حرکت امپریالیستی در میان مردم توجیه شده و واقعیت ضدخلقی آن به طور وارونه به خورد مردم داده شود، تنها کافی نیست که دستگاه های رسمی دولت های ذینفع امپریالیستی شبانه روز گوش مردم را به صورت های گوناگون از اخبار و تفسیرهایی که حقیقت در آن ها مثله شده پر کنند، بلکه افراد و دستگاه های تبلیغاتی "مستقل" و ظاهراً بی طرف نیز لازمند (و وجود دارند) تا، حتی با ظاهری منتقد، همان مقاصد و اهداف امپریالیستی را با زبان خود و با استفاده از ترم ها و روش های مخصوص به خود به توده ها بیاورانند. اما موضوع به همین جا ختم نمی شود. در ردیف بعد نیروهائی در میان "اپوزیسیون" در کشورهای مختلف قرار دارند که به سهم خود مبلغ همان امری می باشند که اتاق های فکر نیروهای امپریالیستی عرضه می کنند. اینان تبلیغات دروغین امپریالیستی را با اضافه کردن چاشنی هائی که نشانگر هویت آنان است تکرار می کنند و تصویر قلب شده ای از واقعیت را به میان مخاطبان خود می برند. بخشی از این اپوزیسیون، متأسفانه نیروهای مدعی کمونیسم هستند که ترم های مارکسیستی و حتی گفته های رهبران کبیر پرولتاریای جهان را برای منظور فوق به خدمت می گیرند و به این ترتیب از طریق آن ها ایده های محافل امپریالیستی به نام کمونیسم و مارکسیسم – لنینیسم نیز در جنبش اشاعه داده می شوند. ظهور داعش و چگونگی برخورد به آن چه از طرف خود نیروهای امپریالیستی و محافل دیگر و چه از جانب نیروهای مدعی طرفداری از طبقه کارگر، امروز مثال و نمونه مشخصی است که روند توصیف شده در فوق را می توان با استناد به آن با روشنی هر چه بیشتری عیان ساخت.

در شرایطی که بررسی واقعیات تردیدی به جای نگذاشته است که داعش با طرح ریزی امریکا و با پول و امکانات رژیم های وابسته به این نیروی امپریالیستی نظیر عربستان، قطر، اردن و ترکیه برای ایفای نقش جنگ طلبانه مورد نیاز امریکا به صحنه فرستاده شده است، در شرایطی که در همین مدت کوتاه رویدادهای گوناگون در این رابطه فاکت های باز هم بیشتری دال بر پنهان شدن امریکا در پشت نقاب سیاه داعشی ها در اختیار اذهان پویا و وجدان های بیدار قرار داده است - رویدادهائی چون عدم مقاومت ارتش امریکا ساخته عراق در مقابل داعش در شهر موصل که بدون دستور فرماندهان امریکائی این ارتش نمی توانست به وقوع بپیوندد، اطمینان خاطر دادن امریکا در آغاز به داعش مبنی بر این که امریکا در حال حاضر قصد مقابله با آن را ندارد و پیشروی های برق آسای این جریان تروریستی در عراق و تبدیل آن از "پیکار جویان اسلامی" به "جنگجویان دولت اسلامی" (رسانه های امپریالیستی به جای استفاده از

لفظ تروریست برای داعش، از این جریان تروریستی با این عبارات که معمولاً مورد استفاده در ادبیات مردمی است نام می‌برند) و بعد اتخاذ سیاست حمله هوایی به داعش از طرف امریکا و متحدینش. وقتی داعش با جنایات وحشیانه و اعمال ارتجاعی اش به صورت یک هیولا جلوه کرد امریکا به عنوان فرشته نجات وارد صحنه شد و به طور حساب شده نقشه حمله هوایی علیه داعش را به مورد اجراء گذاشت - گویی داعش اول می‌بایست تقویت شده و قدرت کسب کند تا امریکا بتواند ائتلافی از ۶۰ کشور علیه آن تشکیل دهد!! اما علی‌رغم همه این واقعیات، داعش در تبلیغات رسانه‌های امریکا و متحدینش یک نیروی مستقل و قائم به ذات که امریکا گویا در مقابل آن قرار دارد، معرفی می‌شود. درست به دنبال این تبلیغات دورغین است که نه فقط نیروهای ضد انقلابی در پز نیروهای مستقل بلکه نیروهای مدعی طبقه کارگر در صف جنبش نیز در جهت القای ادعاهای امپریالیست‌ها که جز برای سرپوش گذاشتن به حقیقت در مورد این نیروی تروریستی اسلامی ابراز نشده، با آن‌ها هم صدا گشته و به نوبه خود و با روش و ادبیات مخصوص به خود سعی در القای آن ادعاهای دروغین به توده‌ها را دارند. با کمال تأسف، سازمان اقلیت به مثابه یکی از نیروهای مدعی طرفداری از طبقه کارگر یکی از مصادیق این امر در جامعه ما می‌باشد.

در این جا برای نشان دادن واقعیت فوق، ابتداء نگاهی به مقاله "ائتلاف ضد داعش، اهداف، چرائی و نتایج آن" از سازمان اقلیت می‌اندازیم و سپس دید اقلیت به طور کلی در مورد بنیاد گرائی اسلامی و "گروه‌های اسلام‌گرا" از نوع داعش را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا معلوم شود که اقلیت برای لاپوشانی چهره واقعی امپریالیسم امریکا و شستن دستان خون‌آلود او از جنایات ننگینی که از طریق داعش در خاورمیانه مرتکب می‌شود به چه تزه‌های مشعشعی دست یافته است.

در مقاله "ائتلاف..."، اقلیت دقیقاً با قبول ادعاهای تبلیغات امپریالیستی مبنی بر این که داعش نیروی در مقابل امپریالیسم امریکا است از دو به اصطلاح "خطر بالقوه" ای که "حملات داعش"، امپریالیسم امریکا را تهدید می‌نماید صحبت می‌کند و در این رابطه سعی می‌کند تسلیم شدن ارتش عراق در مقابل داعش در شهر موصل را به گونه ای که با ادعاهای تبلیغات امپریالیستی هم خوانی داشته باشد، توجیه نماید. از نظر این مقاله، موصل به این دلیل "به راحتی سقوط کرد" که ارتش عراق در مقابل آن ناتوان بود. و "اگر همراهی ساکنان شهر و نفرتشان از دولت مالکی نبود، موصل این گونه به دست نیروهای داعش نمی‌افتاد...". اما مگر ارتش عراق یک ارتش مردمی بود و قدرت خود را از مردم کسب کرده بود که با جدا شدن توده‌ها از آن دچار ضعف و پریشانی گشت! وانگهی، نفرت توده‌ها از حکومت مرکزی که این ارتش وابسته به آن بود چگونه ممکن است یک باره باعث از بین رفتن توان آن ارتش گردد؟ آیا این سخنان را باید به حساب نا آگاهی و کوتاه اندیشی اقلیت گذاشت که گویا نمی‌داند که یک ارتش ضد خلقی با چنان پارامترهائی (حتی اگر فرض را بر درستی همه ادعاهای بیان شده بگذاریم) ناتوان نمی‌شود؟ مقاله برای زمینه چینی سقوط "راحت" موصل این را هم در سطور قبلی می‌گوید که "ناتوانی ارتش عراق" در مکان‌هائی که "مردم دست به اسلحه برده و یا با گروه‌های شبه نظامی احساس همدردی می‌کنند" نشان داده شده بود. صرف نظر از غیر واقعی بودن چنین امری، این سازمان حداقل از تجربه کردستان ایران در اوایل روی کار آمدن رژیم داعشی جمهوری اسلامی مطلع می‌باشد و اگر به این تجربه تکیه می‌کرد می‌دید که ارتش شاهنشاهی علی‌رغم از دست دادن ظاهراً فرمانده و عنوان شاهنشاهی اش، با نام جدید ارتش اسلامی نه فقط در مقابل مردم مسلح‌گرد که برای جنگ با حکومت مرکزی - آن هم نه در یک شهر بلکه در وسعت همه کردستان دارای عزم و اراده انقلابی بودند، "ناتوان" نشد بلکه این ارتش که قلاده اش در دست امریکا بود برای مقابله با توده‌ها و سازمان‌هائی که این توده‌ها با آن‌ها "همراه" بودند و با آن‌ها "همدردی" می‌کردند، لحظه ای در سرکوب وحشیانه مردم‌گرد درنگ نکرد. اقلیت این‌ها را می‌داند و به خوبی آگاه است که ارتش عراق در موصل، هم چندین برابر داعش نیرو داشت و هم از تجهیزاتی به مراتب بالاتر از داعش

برخوردار بود و در نتیجه اگر می خواست به راحتی می توانست در مقابل داعش بایستد. اما سازمان اقلیت از آن جا که نه واقع بینی و کوشش در تحلیل درست اوضاع بلکه پیشاپیش تکرار تبلیغات امپریالیستی را در دستور کار خود قرار داده است، لذا مجبور است توجیهاتی از آن نوع که دیدیم برای تسلیم ارتش امریکا ساخته عراق در مقابل داعش نیز دست و پا کند. و الا درک این موضع چندان مشکل نیست که هیچ عاملی جز دستور فرماندهان امریکائی ارتش عراق که هم چون همه ارتش های ارتجاعی دارای دیسیپلین و سازماندهی لازم بود نمی توانست وضعی به وجود آورد که این ارتش در موصل با اولین حمله داعش تمام تجهیزات خود را تسلیم آن ها کرده و حتی پرسنل آن بعضاً لباس یونیفرم شان را هم از تنشان کنده و از مقابل داعش بگریزند!

در مقاله "انتلاف..."، در مورد این سؤالی که چرا وقتی داعش ضعیف بود و فقط موصل را گرفته بود امریکا دست به اقدامی علیه آن نزد، اقلیت باز درست در چهار چوب تبلیغات امپریالیستی جواب حاضر و آماده ای به این سؤال می دهد. مگر نه این که امریکا مدعی شد که اول باید معضل دولت مرکزی عراق حل شود تا او بتواند در رابطه با داعش تصمیم بگیرد، بنابراین اقلیت هم می گوید: "دولت امریکا با وجود احساس خطر، اما نمی توانست بدون تحقق پیش شرط هائی وارد عمل شود" و "اولین گام برای ورود به جنگ، حل دولت مرکزی در عراق - هر چند به ظاهر - بود." البته دیگر نباید از اقلیت انتظار داشت که توضیح دهد که این حل "به ظاهر" دولت مرکزی عراق چه معضلی از امریکا حل نمود؟ و اگر این نیروی امپریالیستی واقعاً از وجود داعش احساس خطر می کرد چرا منتظر این حل "به ظاهر" بود و تازه بعد که وارد عمل شد چرا تا کنون نتوانسته است حتی یک ضربه کاری به آن وارد کند؟ مقاله سپس به سبک رسانه های امپریالیستی، در مورد قدرت داعش قلم فرسایی می کند که هدف از آن توجیه عدم مقابله جدی امریکا با داعش است. این طور جلوه داده می شود که گویا داعش دارای چنان قدرت جادویی است که امریکا به مثابه یک ابر قدرت امپریالیستی هم قادر به از بین بردن آن نیست؛ و گویا به همین دلیل این نیروی امپریالیستی، حدود ۶۰ کشور را با خود همراه کرده است که بتواند از پس داعش که انگار به راستی توسط خدا یا یک نیروی اهریمنی از اعصار تاریخ فرا خوانده شده و قدرتش را از ارواح خبیثه (و نه از موجودیت خبیث خود امپریالیسم امریکا و وابستگی در منطقه) می گیرد، بر آید!! مقاله اقلیت وقتی در بزرگ نمائی قدرت داعش مطرح می کند که "از ۸۰ کشور جهان، حدود ۱۵ هزار نفر به داعش پیوسته اند" نمی گوید که اگر کسی به قدرت خدا و اهریمن اعتقادی نداشته و خود را گرفتار خرافات ایده آلیستی نکند برای کشف واقعیت در روی همین زمین به سراغ قدرتی می رود که هم در آن ۸۰ کشور دارای نفوذ است و هم سازمان یا سازمان هائی با شبکه های عظیم در اختیار دارد که توانسته اند ۱۵ هزار نفر را از کشورهای مختلف به طور هماهنگ بسیج و سازماندهی نموده، به آن ها تعالیم ایدئولوژیک و مشق نظامی داده و ترتیب سفرشان به سوریه و عراق را بدهند؛ و آیا اگر کسی این جست و جو را انجام دهد نخواهد دید که این قدرت همان امریکا و نیروهای امپریالیستی دیگر با سازمان های آدم اجیر کنی چون بلک واتر (Black Water) هستند که نه در آسمان بلکه در روی همین زمین قرار دارند و نه متعلق به ۱۴ هزار سال پیش بلکه متعلق به قرن ۲۱ بوده و در جوامع سرمایه داری به ظاهر متمدن امروزی زندگی می کنند! اما مقاله اقلیت، گوئی که خود معتقد است که یک نیروی مرموز اهریمنی آسمانی خالق داعش است چنین برخوردی پیشه نمی کند. در ضمن، این مقاله برای ناتوان نشان دادن امریکا در مقابله با قدرت گویا جادویی داعش به یک خیال پردازی هم دست زده و مطرح می کند که "تضاد بین اعضای انتلاف، تضاد برخی از این اعضا با قدرت هائی هم چون حکومت اسلامی ایران (به ویژه بر سر دولت های حاکم بر سوریه و عراق) همه از جمله عواملی هستند که از بین بردن قطعی این گروه را با مشکل روبه رو می سازند". این هم توجیهی است به نفع امریکا که گویا علی رغم این که از وجود داعش احساس خطر می کند ولی نه فقط به تنهایی قادر به از بین بردن آن نیست بلکه فائق آمدن به داعش حتی از عهده ۶۰ کشور جهان هم ساخته نیست چون بین آن ها تضاد

وجود دارد! در ضمن با استناد به سخن اوپاما و کامرون که گفته اند جنگ در خاورمیانه سال ها طول خواهد کشید، اقلیت نیز خود را موظف می بیند که برای این امر دلیلی ذکر کند و در نتیجه می گوید: "از سوئی قدرت داعش و از سوی دیگر ضعف دولت عراق و آلترناتیو مد نظر برای سوریه، از جمله عواملی هستند که پایان جنگ در آینده نزدیک را غیر محتمل می سازند". اینها اساس سخنانی است که صرفاً در جهت القای تبلیغات رسانه های امپریالیستی در رابطه با داعش و جنگ در خاورمیانه از طرف اقلیت در مقاله "انتلاف..." مطرح شده اند و در حدی که در این جا به آن ها پرداخته شد می توانند به خواننده یادآور شوند که اقلیت امروز در کجا ایستاده و چه دیدی نسبت به داعش به مثابه یک جریان تروریستی اسلامی دارد. اما دید تنوریزه شده اقلیت در مورد گروه های تروریستی اسلامی از نوع داعش را می توان در مقاله ای تحت عنوان "بحران سرمایه داری و نقش بنیاد گرائی و اسلام" مندرج در نشریه کار ۶۳۶ سراغ گرفت که بقیه مطلب مقاله حاضر نیز به بررسی و نقد عمده مطالب آن اختصاص دارد.

همان طور که می دانیم در رابطه با گروه های تروریستی اسلامی و از جمله داعش تم کاملاً معین در تبلیغات مشاطه گرانی که وظیفه توجیه طرح ها و سیاست های امپریالیستی را به عهده دارند این است که آن ها نیروی مستقل و خلق الساعه ای هستند که گویا یک باره از اعصار بسیار دور تاریخ به جهان کنونی ما رانده شده اند. در این تبلیغات این طور جلوه داده می شود که گروه های مزبور گویا به دلیل اعتقاد به اسلام و به خاطر اشاعه آن و کوشش در مسلمان کردن مردم جهان است که امروز خاورمیانه و نقاط دیگری از دنیا را به صحنه جنگ و خونریزی تبدیل کرده اند. نتیجه منطقی این ادعاها نیز واضح است، یعنی، این نه امپریالیسم بلکه اسلام می باشد که در کالبد گروه های مزبور امروز جهان و در حال حاضر به طور برجسته خاورمیانه را به صحنه جنگ و جنایات فجیع تبدیل کرده است. مسلماً اگر مردمانی در جهان به دلیل عدم شناخت شان نسبت به ماهیت طبقاتی حکومت های مذهبی و گروه های تروریستی اسلامی، مدتی فریب تبلیغات فوق را بخورند جای تعجب نیست. ولی تا آن جا که به مردم ایران مربوط است می توان گفت که حنای چنان تبلیغاتی در نزد اکثریت توده های آگاه ما رنگی ندارد، چرا که هیچ کس هم نداند مردم هشیار و مبارز ایران به خوبی بر این امر واقفند که در ابتدای روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی نیز جهت متوهم کردن مردم نسبت به ماهیت این رژیم تازه حاکم شده، چنان ادعاها و تبلیغاتی وسیعاً رواج یافت تا توده ها دچار این توهم شوند که سران رژیم و آخوندهای حاکم بر کشور اعمال ارتجاعی، جنایتکارانه و ضد مردمی خود را نه به دلیل هم ماهیت بودن رژیم جمهوری اسلامی با رژیم شاه و به خاطر حفظ نظام سرمایه داری و تأمین منافع سرمایه داران بین المللی و وابستگان داخلی شان بلکه به خاطر خدمت به اسلام و تضمین زندگی خوب و خوش برای خود، آن هم بعد از مرگ و در "بهشت" انجام می دهند. اما مردم ما بیش از ۳۵ سال است که حکومت داعشیان را در ایران تجربه می کنند و موجودیت کثیف و ظالم و خونخوار یک حکومت اسلامی را به طور زنده با پوست و گوشت خود لمس کرده و می بینند که گردانندگان این رژیم تحت نام اسلام و به بهانه پیاده کردن احکام قرآن در جامعه، دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیزی را به منظور حفظ نظام سرمایه داری وابسته، بر مردم ایران تحمیل کرده و از قبل خدمت به امپریالیست ها و سرمایه داران داخلی، خود به سرمایه داران بزرگ تبدیل شده و به زندگی های "بهشتی" بر روی همین زمین دست یافته اند. بر این اساس مردم آگاه ایران به خوبی می دانند که اسلام در دست این حکومت صرفاً به عنوان یک ایدئولوژی برای توجیه وضع دلخواه خود و اربابان شان و حفظ شرایط شدیداً ظالمانه ای به کار می رود که کارگران و توده های تحت ستم ما در آتش آن می سوزند. بنابراین اگر تبلیغات امروزه امپریالیستی در رابطه با داعش و بنیاد گرائی اسلامی برای هر کسی هم در جهان تازگی داشته باشد برای مردم آگاه ایران چنین نیست. مسلم است که تنها با زیر پا گذاشتن این تجربه از جمهوری اسلامی می توان تبلیغات دروغین کنونی در رابطه با گروه های تروریستی

چون داعش که هدفش کتمان چهره امپریالیسم - به مثابه سرمایه داری در حال احتضار جهانی - در پوشش نقاب اسلام می باشد را به خورد مردم ایران داد. با این حال برخی از جریان‌های سیاسی و ملی به تلاشی در این جهت دست زده اند. در ادبیات مارکسیستی، اپورتونیست به فرد یا جریان سیاسی اطلاق می شود که با استفاده از ترم ها و ادبیات مارکسیستی ایده های بورژوائی را اشاعه می دهد. ببینیم که تبلیغات و ادعاهای فوق با چه لهجه و ترم هایی در نزد مدعیان مارکسیست - لنینیست ما و از جمله اقلیت تکرار می شوند! بررسی مقاله "بحران سرمایه داری و نقش بنیاد گرائی و اسلام" اقلیت که مقاله نسبتاً طولانی است به نوبه خود این موضوع را آشکار می سازد. این مقاله که در خدمت کتمان دستان کثیف امپریالیست ها در ایجاد بنیادگرائی اسلامی و گروه های تروریستی اسلامی و هم چنین با توسل به اسلام سرپوش گذاشتن به جنایات سرمایه داران و حکومت شان قرار دارد برای رسیدن به مقصود، بحث های گوناگونی را پیش کشیده و حکم های توخالی چندی ارائه داده است. اما قبل از پرداختن به اصل مطلب، در این جا لازم است خواننده بداند که شیوه مذمومی نیز در این مقاله به کار گرفته شده؛ و آن این است که نویسنده سخنان و نظرات دیگران را بدون آن که نام و منبعی را ذکر کند با تغییر انشای آن ها به خود نسبت می دهد به صورتی که مسلماً خواننده کم تجربه تصور خواهد کرد که آن ها سخنان خود نویسنده است. به طور برجسته، مثلاً در این مقاله آنچه که مارکس در مورد فرا رسیدن دوران انقلاب اجتماعی مطرح کرده است این طور بیان شده: "... اقتصاد کارکرد خود را از دست می دهد، دیگر پاسخگوی نیازهای جامعه نیست و زیر فشار تضادهای لاینحل و بحران های مزمن، دچار از هم گسیختگی می شود. نهادهای سیاسی مستقر، اعتبار خود را در میان توده ها از دست می دهند و... مبارزه علیه نظم حاکم وسعت می گیرد تا حاملان پیشرفت تاریخی، نظم نوینی را جایگزین نظم کهنه سازند". از آن جا که چنین احکامی ناشی از کشفیات خود نویسنده نیست، ضرورت امانت داری ایجاب می کرد که مقاله منبع اصلی چنین سخنانی را به خواننده اطلاع می داد. البته ایراد صرفاً به عدم امانت داری بر نمی گردد. مطالعه دنباله مطلب نشان می دهد که علت عدم ذکر منبع آن است که نویسنده می خواسته است نظر خود را به ادامه سخنانی که گوینده اصلی اش مارکس می باشد (با گذشت از چگونگی بیان آن ها) چسبانده و آن نظر را مقبول جلوه دهد. مقاله از دورانی صحبت می کند که تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی به مرحله ای رسیده است که مناسبات تولیدی سد راه نیروهای مولده گشته و دوران انقلاب فرا رسیده است. بر اساس نظر مارکس توده ها در چنین دورانی در وسعت چشمگیری به صحنه مبارزه آمده و دست به اعمال انقلابی می زنند که مقاله اقلیت نیز ظاهراً آن را تأیید کرده و به تبع از مارکس می نویسد که در چنین دورانی "نافرمانی، اعتراض و مبارزه علیه نظم حاکم وسعت می گیرد تا حاملان پیشرفت تاریخی، نظم نوینی را جایگزین نظم کهنه سازند". با این حال مقاله بلافاصله سخن فوق را با گنجاندن نظر خود نقض کرده و اضافه می کند: "در یک چنین دورانی است که انواع و اقسام خرافات نیز شکل می گیرند و پناه بردن به عرفان و مذهب نیز رونق می گیرد". همان طور که ملاحظه می شود نویسنده با انجام یک تقلب (جا زدن سخنان مارکس به اسم خود) به تقلب دیگری دست زده و با مایه گذاشتن از سخنان مارکس نظری را تحویل خواننده می دهد که صد و هشتاد درجه مغایر با نظر مارکس می باشد. اگر بحث بر سر دورانی است که نظام های کهنه به پایان عمر خود رسیده اند و در این دوره مبارزه علیه نظم حاکم شدت و وسعت خاصی به خود می گیرد چگونه است که به زعم مقاله اقلیت توده ها به عرفان و مذهب پناه می برند؟ مگر عرفان و مذهب در خدمت رواج تسلیم طلبی و خاموش کردن آتش مبارزه توده ها علیه نظم حاکم قرار ندارند، پس چرا توده ها در سیستم فکری اقلیت به جای فعال شدن در صحنه مبارزه جهت جایگزین کردن نظم نوین به جای نظم کهنه پیشین، به افیون مذهب و عرفان پناه می برند؟ صدور چنین حکمی از طرف مقاله اقلیت البته بی حکمت نیست و خواهیم دید که مقاله از بیان چنین مطلبی هدفی را تعقیب می کند که در راستای پیام اصلی آن قرار دارد.

برای این که پیام اصلی در بخشی از مقاله مذکور پخته شود، در ادامه، گریزی به لنین و انگلس زده می شود و با آوردن نقل قول مستقیم از آن ها و ذکر منبع، گوشه ای از برخورد لنین و انگلس در مورد مذهب بازگوئی می شود. از جزوه "در باره مناسبات حزب کارگر با مذهب" از لنین نقل می کند که: "امروزه عمیق ترین ریشه های مذهب در ستم اجتماعی بر توده های زحمتکش و ناتوانی ظاهراً محض آن ها در برابر نیروهای لجام گسیخته سرمایه نهفته است..." و از کتاب "آنتی دورینگ" انگلس نقل قول طولانی می آورد که خلاصه آن چنین است: "تمام ادیان چیزی جز بازتاب خیالی نیروهای خارجی که بر زندگی روزانه انسان فرمانروائی می کنند، نیست... در جامعه بورژوائی کنونی انسان ها تحت سلطه مناسبات اقتصادی که خود به وجود آورده اند، تحت ابزاری تولیدی که خود تولید کرده اند، قرار دارند، آن چنان که گوئی تحت سلطه یک نیروی بیگانه اند. بنابراین پایه واقعی عمل بازتاب مذهبی کماکان پابرجا می ماند و همراه با آن نیز خود بازتاب مذهبی". همان طور که ملاحظه می شود تأکید هم لنین و هم انگلس در جملات فوق این است که ریشه مذهب در جامعه بورژوائی، خود همین جامعه است. روشن است که از این جا نیز این نتیجه حاصل می شود که برای از بین بردن "پایه واقعی" مذهب در شرایط حاضر در اساس باید مناسبات سرمایه داری را در جامعه از بین برد. به عبارت دیگر، باید به ریشه زد و ریشه را که همان جامعه سرمایه داری است خشکاند. اما نویسنده مقاله اقلیت روی این موضوع، یعنی ضرورت از بین بردن جامعه سرمایه داری، تکیه نمی کند و تنها این نکته درست را مورد توجه قرار می دهد که با وجود سرمایه داری "شرایط مناسب برای باورهای مذهبی وجود دارد." و از نقل قول های فوق صرفاً "جان سختی و بقای مذهب و خدا باوری، حتا در جامعه سرمایه داری" را نتیجه می گیرد. در قدم بعدی وی با تأکید روی این یافته های خویش به سراغ "رشد بنیادگرایی و جنبش های اسلام گرا در منطقه ای به وسعت خاورمیانه، شمال افریقا، مناطقی از پاکستان و حتی آسیای مرکزی" می رود و خالق و به وجود آورنده این پدیده در جهان امروز را با گشاده دستی (!!) و با دید گویا کاملاً علمی (!!) توده های زحمتکشی قلمداد می کند که با توجه به سلطه سرمایه داری و پیامدهای ناشی از آن به عقاید خرافی و فرا طبیعی پناه برده و افکار و گرایشات مذهبی در آن ها تقویت شده است! به نظر بسیار عجیب به نظر می رسد که یک نیروی مدعی اعتقاد به کمونیسم و طرفداری از طبقه کارگر، توده های تحت استثمار و ستم سرمایه داری را عامل و ایجاد کننده جریانات ارتجاعی و جنایتکاری بنامد که به قول خود امروز در منطقه ای به وسعت خاورمیانه، شمال افریقا، مناطقی از پاکستان و حتی آسیای مرکزی در حال خونریزی و آفرینش نفرت انگیزترین اعمال قرون وسطائی هستند! ولی مگر مقاله اقلیت به لنین و انگلس استناد نکرد که به درستی گفته اند که مذهب جان سخت است و در جامعه سرمایه داری برای باورهای مذهبی شرایط مناسبی وجود دارد! بنابراین، گویا حق دارد بگوید که به وجود آورنده گروه های اسلامی و بنیادگرایی اسلامی، کارگران و زحمتکشان و گروه هایی از توده های فقیر و تحت ستم و تیره روز مذهبی هستند! این موضوع را با بررسی ادامه مقاله مذکور به روشنی می توان دریافت.

نویسنده اقلیت در ادامه مقاله اش به طور مشخص مطرح می کند که "رشد بنیاد گرایی و جنبش های اسلام گرا" در شرایط کنونی، "مقدم بر هر چیز بازتابی از این واقعیت است که نظم سرمایه داری نه فقط پاسخگوی نیازهای مادی و معیشتی توده های زحمتکش مردم این مناطق و رفاه و زندگی انسانی آن ها نبوده، بلکه بالعکس به رغم ثروت بیکرانی که در کشورهای این منطقه قرار دارد، آن چه نصیب توده های کارگر و زحمتکش شده است، فقر، گرسنگی، تحقیر و تیره روزی است." هم چنین مطرح می شود که "رژیم های استبدادی دیکتاتوری عریان"، مبارزات توده ها را بی رحمانه سرکوب کرده، "مانع از آگاهی و تشکل کارگران و زحمتکشان شدند، برای اسارت معنوی هر چه بیشتر مردم و در ناآگاهی نگاهداشتن آن ها، به تقویت همه جانبه دستگاه دینی اسلامی و اشاعه خرافات پرداختند". اقلیت از این سخنان که واقعیت های غیر قابل انکار در آن ها وجود دارد نتیجه می گیرد که "لذا تعجب آور نیست ببینیم، مردمی که

سال‌ها در فقر، جهل و خرافات زیسته‌اند، مبارزات آن‌ها برای تغییر انقلابی وضع موجود سرکوب شده است و این نظم هرگونه چشم‌اندازی را برای بهبود اوضاع از آن‌ها سلب کرده است، به عقاید خرافی و فرا طبیعی پناه ببرند و افکار و گرایش‌های مذهبی در آن‌ها تقویت شود." و گویا از این جاست که "بنیادگرایی اسلامی و جنبش‌های مذهبی در خاک مناسبی رشد کرده که نظام سرمایه‌داری آن را فراهم نموده" است. از نظر نویسنده مقاله اقلیت، در دورانی که به قول خود وی سرمایه‌داری جهانی به مرحله‌ای گام نهاده که به سده‌ی بر سر راه پیشرفت و تحول تاریخی و استقرار نظامی نوین تبدیل شده و سیستم سرمایه‌داری، توده‌ها را در فقر و گرسنگی و تیره‌روزی قرار داده، و در عین حال "پناه بردن به عرفان و مذهب نیز رونق" گرفته، لذا، در نتیجه همه این وضعیت، بنیادگرایی اسلامی پا به صحنه گذاشته است. با توجه به سخنان فوق، پیام مقاله اقلیت روشن است: بنیادگرایی اسلامی و "گروه‌های اسلام‌گرا" به این دلیل وجود دارند که مردم (مسلماناً در رأس آن‌ها کارگران و زحمتکشان) در فقر و تیره‌روزی به سر می‌برند و دارای "عقاید خرافی و فرا طبیعی" هستند. به عبارت دیگر این توده تحت استثمار و ستم و دارای افکار و گرایش‌های مذهبی هستند که باعث شکل‌گیری بنیادگرایی اسلامی و گروه‌های تروریستی و خونخوار اسلام‌گرا نظیر داعش شده‌اند. مقاله اقلیت برای مجاب کردن خواننده و در واقع جهت انحراف افکار از عامل واقعی ایجادکننده داعش‌ها (امپریالیسم امریکا و شرکاء) یاد آور می‌شود که این توده‌های مذهبی فقیر و جان‌به‌لب رسیده با توجه به شرایط نامطلوبی که در آن قرار گرفته‌اند امروز راه خلاصی خود را در پیکار برای اشاعه اسلام به خاطر رفتن به بهشت، جایی که "باغ‌های سرسبز، غذاهای رنگارنگ، میوه‌های فراوان، نهرهای شیر و عسل و حوریان قشنگ بهشتی در انتظار آن‌هاست." یافته‌اند و گویا "متعصب‌ترین آن‌ها که اکنون حول گروه‌های اسلامی بنیادگرا متشکل شده‌اند، آماده‌اند تا کمربندهای مواد منفجره بر خود ببندند، تا هرچه زودتر از عذاب این جهانی راحت شوند و در بهشت خیالی‌شان جای گیرند." خلاصه آن که بنیادگرایی اسلامی و گروه‌های اسلامی را توده‌های تحت ستم مذهبی به وجود آورده‌اند تا بتوانند راه رفتن به بهشت را برای خود هموار سازند. این نظر اولترا راست متأسفانه پیام اصلی مقاله اقلیت را تشکیل می‌دهد. این نظری است که در واقع برای گریز از اعتراف به نقش امپریالیسم امریکا به عنوان عامل اصلی در ایجاد گروه‌های تروریستی اسلامی و بنیادگرایی اسلامی ساخته و پرداخته شده و مقاله اقلیت با ابراز چنین نظری به جای آن عامل اصلی، توده‌های کارگر و زحمتکش با اعتقادات مذهبی را نشانده و به خواننده معرفی می‌کند. با اندکی تعمق می‌توان دید که در این مقاله، نویسنده با سود جوئی از گفته‌های مارکس و انگلس و لنین و از برخی از واقعیت‌های موجود و غیرقابل انکار در جوامع سرمایه‌داری و با مخلوط کردن آن‌ها با خرواری از خرافات ایده‌آلیستی و متافیزیکی و مسلماً به دور از واقعیت‌های عینی، ملغمه‌ای در ذهن خود ساخته است که در آن نه منافع طبقاتی زمینی بلکه گویا اعتقادات خرافی آسمانی حرف اول را می‌زنند. اگر این مقاله از توضیح وضعیت اسفناک و مخربی که سیستم سرمایه‌داری در جهان امروزی به وجود آورده است این نتیجه را می‌گرفت که سرمایه‌دارانی از چنین وضعیتی سود جسته و در جهت تأمین منافع طبقاتی خود افرادی را از میان مردم بیکار و تهی دست با تأمین زندگی آنان و ایجاد چشم‌انداز هائی برای آینده‌شان و البته با تعلیم و تبلیغ ایدئولوژی ارتجاعی خود به نام اسلام به خدمت گرفته و بر این اساس به ایجاد گروه‌های تروریستی اسلامی مبادرت کرده‌اند - که البته در این صورت باید به طور مشخص نشان می‌داد که کدام سرمایه‌داران و در جهت تأمین چه منافعی به چنین اقدامی دست زده‌اند - آن‌گاه خواننده با یک تحلیل از دید ماتریالیستی روبه‌رو بود. ولی مقاله اقلیت با پناه بردن به ایده‌آلیسم جهت تحلیل اوضاع، این طور القاء می‌کند که گوئی فقر و ناداری و تیره‌روزی (ناشی از نظم سرمایه‌داری) و اعتقاد به بهشت به طور اتوماتیک فرد را تروریست و جنایتکار از نوع داعش و بوکو حرام و غیره می‌کند و گوئی این سرمایه‌داری، فاعل و عاملی به نام سرمایه‌دار ندارد که درست برای تأمین منافع زمینی استثمارگران خود بانی و به وجود آورنده چنین پدیده‌هائی باشد!

با اندک تعمقی می بینیم که این، نوعی از تحلیل با استفاده از ترم ها و ادبیات مارکسیستی می باشد که کوشیده است تبلیغات دروغین محافل بورژوائی را به نام چپ گویا معتقد به مارکسیسم - لنینیسم به خورد توده های ستمدیده ایران بدهد.

در جمع بندی این قسمت باید تأکید کرد که قائم به ذات جلوه دادن نیروی داعش و پوشاندن واقعیت وابستگی آن به امپریالیسم امریکا از سوی اقلیت در شرایطی صورت می گیرد که یک بررسی عینی و واقعی از ماهیت عملکردهای داعش از زمان شکل گیری این جریان و سیاست هائی که پیش برده نشان می دهد که این نیروی مخوف ضد خلقی نه یک نیروی مستقل، بلکه ابزار جدیدی در دست امپریالیسم برای گسترش سلطه ضد خلقی آن در منطقه خاورمیانه است. در شرایط تشدید بحران گریبان گیر امپریالیست ها، دولت امریکا با خلق و تجهیز و رشد داعش در دامان رژیم های وابسته به خود در منطقه نظیر قطر، عربستان، اردن و ترکیه، از این نیروی ارتجاعی برای به وجود آوردن یک بحران و فضای جنگی هدایت شده در منطقه استفاده کرده است. سود و بهره برداری های مشخص امپریالیسم امریکا از گسترش جنگ در خاورمیانه با حضور داعش در سه زمینه کاملاً عینی و زمینی قابل بررسی است. اولاً شکی نیست که منافع اقتصادی حاصل از شرایط جنگی در این منطقه عمدتاً از طریق فروش تجهیزات نظامی، مستقیماً به جیب بزرگترین کارتل های اسلحه سازی و انحصارات نظامی در امریکا می رود. ثانیاً، امپریالیسم امریکا در شرایطی که شاهد رشد و گسترش مبارزه و انفجارهای توده ئی در منطقه وسیعی از خاورمیانه است از وجود داعش به مثابه چماقی برای سرکوب جنبش طبقه کارگر و خلق های تحت ستم منطقه و به حاشیه راندن جنبش های ضد امپریالیستی واقعی توده ها که دارای بار وسیع ضد سرمایه داری می باشند، استفاده می کند؛ و بالاخره در جریان تشدید تضادهای غارتگرانه بین قدرت های امپریالیستی (به طور برجسته بین امریکا و روسیه) بر سر توسعه مناطق نفوذ و باز تقسیم بازارهای منطقه، داعش در نقش مهره مؤثری در خدمت به پیشبرد سیاست های ضد خلقی امریکا علیه رقیب به کار گرفته شده است.

(ادامه دارد)

به نقل از: پیام فدائی، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۱۸۵، آبان ماه [عقرب] ۱۳۹۳